

سیری در نج البلاغه

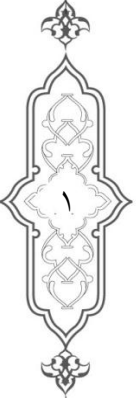
(۱۰)

شرح نامه ۳۱ نج البلاغه

استحاره و علم نافع

نویسنده:

عباس ابوالحسنی





نام جزوه : سیری در نهج البلاغه - شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه (۱۰)

موضوع : استخاره و علم نافع

نویسنده : عباس ابوالحسنی

ناشر : دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت

آدرس : تهران، خیابان جمهوری اسلامی، مسجد هدایت

تلفن : ۰۲۴-۳۳۹۰۷۰۲۴ - ۰۲۱ - ۳۳۳۹۲۶۲۳ - ۰۲۱

صندوق پستی : ۵۹۵ - ۱۱۵۵

آدرس وب سایت : [www.hedayatgar.ir](http://www.hedayatgar.ir)

## فَاكْثِرِ اسْتِخَارَةَ

حضرت امیر در ادامه نامه به فرزندش می‌فرماید: زیاد استخاره کن، این استخاره یعنی چه؟ استخاره دو معنا می‌دهد:

۱- انسان هر کاری که می‌خواهد بکند از خدا طلب خیر کند یعنی بگوید: خدایا برای من خیر مقدر کن. یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند در امر تجارت و زراعت و غیره تلاش کند ولی زبان حال و قال او این باشد:

أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ.

یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می‌خواهم، این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. بنده‌ی خدا باید از خداوند طلب خیر و عافیت نماید نه طلب سود و صحت و رفاه و خوشی یعنی خیر من، صلاح من در هر مسئله‌ای که هست آن را به من عطا بفرما.

روایاتی را در این زمینه برای عزیزان ذکر می‌کنیم:

۱- مَا اسْتَخَارَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ وَإِنْ وَقَعَ مَا يَكْرَهُ.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر بنده مؤمنی از خداوند طلب خیر کند، خداوند خیر او را برایش فراهم می‌سازد اگر چه بیفتد در یک امری که خوشایند او نیست.<sup>۱</sup>

۲- مَا نَدِمَ مَنْ اسْتَخَارَ



علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: هر کس از خدا طلب خیر کند پشیمان نمی‌شود.<sup>۱</sup>

۳- امام صادق فرمود: مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِ بَعْضِ اسْتِخَارَةِ ثُمَّ ابْتَلَى لَمْ يُوجَرْ.

هر کس بدون این که طلب خیر از خدا بکند وارد بر کاری بشود و بعد مبتلا به گرفتاری بشود این ابتلاء او پاداش ندارد.<sup>۲</sup>

۴- علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: اسْتَخِرْ وَلَا تَتَخَيَّرَ فَكَمْ مَنْ تَخَيَّرَ أَمْرًا كَانَ هَلَاكُهُ فِيهِ.

استخاره کن یعنی از خدا طلب خیر کن چه بسا افراد زیادی که قبل از استخاره کاری انجام می‌دهند و یا نمی‌دهند که نابودی آن شخص در این تصمیم‌گیری اوست.<sup>۳</sup>

۵- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هرگاه تصمیم‌گرفتی بر انجام کاری، ۷ مرتبه استخاره کن. بعد نگاه کن به قلبت هر چه در قلبت افتاد خیر تو در آن است انجام بده.<sup>۴</sup>

۶- قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ قَدِّمُوا الْأِسْتِخَارَةَ.

حضرت امیر فرمود: ای جماعت تجار قبل از شروع تجارت استخاره کنید.<sup>۵</sup>  
حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مرا به یمن اعزام کرد و فرمود در حالی که سفارش به من می‌کرد: يَا عَلِيُّ مَا حَارَ مِنْ اسْتِخَارَةٍ؛ هر کس استخاره

۱- غررالحکم.

۲- بحار: ج ۹۱، ص ۲۲۳.

۳- غررالحکم.

۴- بحار: ج ۹۱، ص ۲۶۵.

۵- بحار: ج ۴۱، ص ۱۰۴.

کند حیران و سرگردان نمی‌شود.<sup>۱</sup>

۲- معنای دوم استخاره همین استخاره‌هایی که بین مردم متداول و مرسوم است و این استخاره نوعی مشورت با خداست پس از آن که نیروی عقل و مشورت با مردم، نتوانست او را راهنمایی کند به سراغ استخاره مشورت با خدا می‌رود.

معنای دوم استخاره همین کاری است که مردم با قرآن یا تسبیح انجام می‌دهند که متأسفانه بعضی از مردم هم به این نوع استخاره معتاد شدند در حالی که مسأله استخاره هم معانی خاص دارد و هم شرایط خاص، آن استخاره‌ای به طور مسلم، صحیح است و به آن دستور داده شده است، نماز استخاره است.

در کارهایی که می‌خواهیم اقدام کنیم، اول دو رکعت نماز می‌خوانیم و در سجده‌ی آخر نماز این جمله را ۱۰۱ مرتبه تکرار می‌کنیم. (صد و یک مرتبه):

اَسْتَخِيرُ اللهَ بِرَحْمَتِهِ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ

بعد با کسانی که در آن کار اطلاع و بصیرت دارند مشورت می‌کنیم و سپس با توکل به خدا اقدام می‌کنیم. اما این که در بین مردم متداول شده است که در هر کاری استخاره می‌کنند این کار آدمی را به تدریج از اراده و تصمیم‌گیری می‌اندازد و انسان قاطعیت خود را در هر کار از دست می‌دهد. مرحوم سیّد محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی می‌فرماید: این روایاتی که راجع به استخاره به این کیفیت که بین مردم رواج دارد در دست ما هست از نظر سند اعتباری ندارد و متقن نیست روی این حساب است که فرمودند:

إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ

وقتی خواستی کاری را انجام بدهی اول بر اساس عقل و منطق درباره‌ی عاقبت آن کار فکر کن.

قرآن خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾

در کارها با افراد اهل بصیرت مشورت کن وقتی تصمیم گرفتی اقدام کنی بر خدا توکل کن.<sup>۱</sup>

ولی چیزی که هست مردم می‌کوشند از آینده‌ی زندگی با خبر بشوند از این رو دست به استخاره می‌زنند و از این راه می‌خواهند از آینده با خبر گردند در حالی که بنا بر این نیست کسی از آینده‌ی زندگی‌اش باخبر بشود. قرآن هم برای این کار از جانب خدا نازل نشده که ما دائماً با او استخاره کنیم ولی ما با قرآن آن گونه رفتار می‌کنیم که رمال‌ها و سرکتاب بازکن‌ها با نوشته‌های خود می‌کنند. البته گاهی کار خیلی مهمی پیش می‌آید مثلاً درباره‌ی شخص بیماری یک طبیب می‌گوید عمل جراحی لازم است و دیگری می‌گوید اگر عمل کنید بیمار می‌میرد. انسان در این میان متحیر می‌شود که چه کند اینجا استخاره می‌کند تا بتواند تصمیم بگیرد و از حال حیرت و سرگردانی بیرون بیاید.

شخصی به نام یسع قمی می‌گوید به امام صادق عرض کردم می‌خواهم کاری انجام بدهم و تصمیم گرفتم استخاره کنم. امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: قرآن را باز کن نگاه کن به اولین آیه‌ای که می‌بینی هر چه از آن آیه می‌فهمی عمل کن انشاءالله برای تو

۱- سوره آل عمران: آیه ۱۵۹؛ وسائل الشیعه: ج ۱۲، ص ۴۵.



خیر است و عافیت.<sup>۱</sup>

نتیجه:

اگر انسان می‌خواهد با قرآن و یا تسبیح استخاره کند در مرحله اول باید از تجربیات دیگران استفاده کند از طریق مشورت خود را از سرگردانی نسبت به انجام کار و یا ترک آن، نجات دهد. اگر مشورت و تفکر نتوانست او را از تحیر نجات دهد بعد با قرآن استخاره کند مبدا قرآن آلت دست ما قرار بگیرد و برای هر کاری حتی آب خوردن هم استخاره کنیم.

یک توصیه مهم:

اگر برای دختر ما خواستگار آمد و یا برای پسرمان به خواستگاری رفتیم برای راحتی خود به دنبال استخاره نرویم بلکه به دستور شارع توجه کنیم، در روایت در امر ازدواج سه دستور داده شده است:

۱- تحقیق برای دختر و پسر؛ ۲- مشورت با اهل فن و خبره‌ها؛ ۳- توکل به خدا.

این مطلب را مردم باید بدانند که ازدواج مثل هندوانه در بسته می‌ماند تا این هندوانه را باز نکنی معلوم نیست چیست. اگر ما فکر کنیم از طریق استخاره با قرآن، داماد یا عروس و یا خانواده این دو را می‌توان شناخت فکر باطلی است تا زندگی شروع نشود، عروس و داماد زیر یک سقف نیایند هیچ کدام برای دیگری شناخته نخواهند شد. پایان بحث استخاره.

«و تَفَهَّمْ وَصِيَّتِي وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا»

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید به امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ که پسرم وصیت‌های مرا بفهم و خوب درک کن و آن را سرسری نگیر.

کلمه صفح به معنای روی برگرداندن از یک چیز است و صرف نظر کردن. این صرف نظر کردن و روی برگرداندن گاهی به خاطر عفو و بخشیدن است از یک ماجرا است که می‌گویند ببخش و صرف نظر کن و گاهی به خاطر قهر و غضب است که انسان از یک چیزی صرف نظر می‌کند. معنای جمله این است که پسرم مبدا وصیت من به سبب روی برگرداندن و بی‌اعتنایی از خاطر تو برود. این تذکر حضرت به خاطر این است که انسان گاهی ارزش وصیت و موعظه را نمی‌داند و به قیمت آن بی‌توجه است. حضرت می‌فرماید: مبدا این حرف‌ها برای تو بی‌ارزش جلوه کند. بعد در ادامه حضرت به ۳ جمله بسیار ارزشمند اشاره می‌کند.

- ۱- بهترین کلام، کلامی است که نافع باشد.
  - ۲- مبدا به دنبال علمی بروی که نافع نباشد.
  - ۳- علمی که جایز نیست یاد گرفتن آن، برای تو سودی نخواهد داشت.
- جمله اول: **فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَع**: قول به معنای گفتار و کلام است. یعنی بهترین گفتار آن است که به حال انسان، گوینده و مخاطب و مستمع نافع باشد. در میان روایات روی این موضوع تأکید فراوان شده است که سخن غیر نافع را ترک کن این احادیث را ملاحظه کنید:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ الْكَلَامِ فِيْمَا لَا يُغْنِيهِ**.  
رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: مسلمان زیبا کسی است که ترک کند کلام و





گفتاری را که به حال او نافع نیست.<sup>۱</sup>

مَرَّ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بِرَجُلٍ يَتَكَلَّمُ بِفُضُولِ الْكَلَامِ فَوَقَفَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ  
فَتَكَلَّمْ بِمَا يُعْنِيكَ وَدَعْ مَا لَا يُعْنِيكَ.

حضرت امیر عَلِيٌّ عبور کرد به شخصی که زیاد حرف می زد. حضرت کنار او  
توقف کرد و به او فرمود: در مسائلی که به حال تو نافع است سخن بگو و حرفی  
که نفعی ندارد آن را ترک کن.<sup>۲</sup>

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ذُنُوباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ كَلَاماً فِيمَا  
لَا يُعْنِيهِ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در روز قیامت گناه آن کسی که از همه زیادت است  
که در دنیا زیادت از همه، سخنانی می گفت که منفعت نداشت.<sup>۳</sup>  
این مطلب مسلم است که در زیاد صحبت کردن (خصوصاً صحبت کردن  
بی حساب و کتاب) گناهان زبان هم وجود دارد.

شاید روی این جهت است که از زیاد صحبت کردن ما را نهی کرده اند.  
علی عَلِيٌّ فرمودند: از سخن گفتن زیاد بپرهیزید برای این که صحبت کردن  
زیاد عیوب باطنی تو را ظاهر می کند و دشمنان آرام تو را بر علیه تو تحریک  
می کند.<sup>۴</sup>

علی عَلِيٌّ فرمود: خوشا به حال کسی که زیادی مال خود را انفاق می کند و

۱- بحار: ج ۲، ۱۳۶.

۲- بحار: ج ۷۱، ص ۲۷۶.

۳- کنز العمال: حدیث ۸۲۹۳.

۴- غرر الحکم.

جلوی زیاد سخن گفتن خودش را می‌گیرد.<sup>۱</sup>

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: تعجب می‌کنم از کسی که در دنیا حرف‌هایی که منفعت ندارد می‌گوید و در آخرت هم به خاطر این گفتار اجر و پاداشی هم دریافت نمی‌کند.<sup>۲</sup> در حدیثی برای کلام نافع مثال زده‌اند مثلاً این حدیث را ملاحظه کنید:

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: تمام گفتار فرزند آدم در روز قیامت بر ضرر اوست مگر آن که وقتی حرف می‌زند امر به معروف کند و یا نهی از منکر کند و یا ذکر خدا بگوید. البته این سه مورد به عنوان مثال است و آلا سخنان نافع فراوان داریم در یک روایتی این طور آمده است که:

مَنْ كَانَ يَوْمِنُ بِاللَّهِ وَالْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا وَإِلَّا يَسْكُتُ.

هر کس ایمان به خدا و روز قیامت دارد یا سخن خیر بگوید و اگر نمی‌تواند ساکت باشد سخن خیر همان سخنی است که نافع باشد.

چقدر مهم است که فرمودند اگر نمی‌توانی ساکت بنشین مبادا سخن غیرنافع بگویی که در روز قیامت برای تو وزر و بدبختی است.

اما جمله دوم:

لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ: علمی که نافع نیست خیری ندارد.

مقصود امام این است که باید دنبال علمی رفت که دانستن او منفعت دارد و ندانستن او برای انسان مضر است. البته مسلم است که مراد از منفعت و ضرر، منفعت و ضرر در روز قیامت است نه در دنیا. مولا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که در نهج البلاغه

۱- نهج البلاغه: کلمات قصار، ۱۳.

۲- غررالحکم.



اوصاف افراد با تقوا را بیان می‌کند. ضمناً به این نکته اشاره می‌کند:  
وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ: با تقوا کسی است که در دنیا گوش  
خود را به علومی که برای او نافع است می‌سپارد و دنبال هر علمی نمی‌رود.

در روایت این طور آمده است که از چند چیز به خدا باید پناه بُرد.  
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ  
قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا.<sup>۱</sup>  
در بعضی احادیث این جمله را اضافه کردند: وَمِنْ عَيْنٍ لَا تَدْمَعُ.  
رسول اکرم ﷺ فرمودند: خدایا من به تو از چند چیز پناه می‌برم:

۱- از علمی که نافع نیست. ۲- از قلبی که از تو نمی‌ترسد. ۳- از نفس  
اماره‌ای که از گناه و دعوت به معصیت سیر نمی‌شود. ۴- از دعایی که مستجاب  
نمی‌شود. ۵- از چشمی که اشک ندارد....

این سؤال پیش می‌آید که علم نافع یعنی چه و مقصود از منفعت چیست؟  
یعنی دنبال علمی برویم که معارف و معالم دینی ما عالی بشود اعم از عقاید و  
اخلاق و احکام که هر سه این، علوم نافع است برای روز قیامت ما و از طرفی  
دیگر علم نافع آن علمی است که برای عمل صالح به ارمغان بیاورد.

پیامبر ﷺ فرمود: علم غیر نافع این است «وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي يُضَادُّ الْعَمَلَ  
بِالْخُلَاصِ» علم غیر نافع آن علمی است که ضد عمل انسان است چیزی را که  
انسان می‌داند، عمل نمی‌کند. علم غیر نافع علمی که به آن عمل نمی‌شود مثل



گنجی است که از آن برداشت نمی‌شود و از آن گنج انفاق نمی‌شود.<sup>۱</sup>

علمی که نافع نیست مثل دواپی است که مریض می‌خورد و بهبودی برای او حاصل نمی‌شود. روی این حساب است که فرمودند گاهی جهل از علمی که به آن عمل نشود و انسان را اصلاح نکند بهتر است.

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: **الزُّمُّ الْعِلْمُ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَ أَظْهَرَ لَكَ فِسَادَهُ**؛ نافع‌ترین و لازم‌ترین علم برای تو آن علمی است که قلب تو را اصلاح کند و فساد و تباهی‌های قلب تو را آشکار کند.<sup>۲</sup>

حضرت موعظه می‌کند مبدا مشغول بشوی به علمی که جهل به آن برای تو ضرری ندارد. مبدا غافل شوی از علمی که ترک آن علم، جهل تو را زیاد می‌کند.

شک نداریم که علم و دانش نور و روشنایی است ولی در عین حال چنین نیست که همه علوم مطلوب و مفید باشند. علمی که برای زندگی انسان‌ها نافع است گاهی جنبه معنوی دارد مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاهی جنبه‌ی مادی دارد مانند علمی که برای زندگی مادی انسان‌ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون دفاعی، صنایع سبک و سنگین. و می‌دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده، یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود

۱- بحار: ج ۲، ص ۳۲.

۲- مجموعه ورام: ج ۲ ص ۱۵۴.

تا همه نیازهای مادی جامعه‌ی اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد وجوب عینی پیدا می‌کند. مسلمانان در هر عصر و زمانی به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بمانند بلکه باید پرچمدار علم باشند همان گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

امام صادق فرمودند: در یادگیری علوم از زنبور عسل یاد بگیرید؛ زیرا زنبور عسل از میان این همه گل و گیاه با این همه تفاوت و تنوع به دنبال مفیدترین و بهترین گیاهان می‌رود و برای تهیه شربت شیرین و مصفای خود گیاه را انتخاب می‌کند نه هر گیاه را برگزیند این طور نیست.

امام فرمود: شما هم بگردید و ببینید که از این همه تنوع در علوم و فنون کدام یک برای سعادت و فلاح شما کارسازتر است.

شیخ بهائی می‌گوید:

سازد ز علایق جسمانی<sup>۱</sup>

علمی بطلب که تو را فانی

خلاصه:

هدف و مقصد در کسب علوم باید تحصیل رضای الهی باشد و پرداختن به هر علم پیش از هر چیز باید مسبوق به نتایج مفید برای خود و دیگران باشد از این بحث نتیجه می‌گیریم ما در این دنیا برای کسب اطلاعات و معلومات عمومی نیامدیم گاهی در عالم دین و تشریح سؤالاتی می‌کنند که نافع به حل دنیا و آخرت آنها نیست. برای انسان سؤال پیش می‌آید که چرا عده‌ای این سؤالات

۱- مثنوی شیر و شکر: بخش ۵.



را طرح می‌کنند که عمر عزیز خود را تلف می‌کنند مثلاً اسامی مادر انبیاء، سن شهدای کربلا، مادر بعضی از فرزندان شهداء. توقف روی بعضی نکات تاریخی و امثال ذلک که هیچ به درد ما نمی‌خورد مثل این که سؤال کنیم جمعیت افغانستان چند نفر است؟ آیا جواب این سؤال نفعی دارد؟

و اما جمله سوم امام:

وَلَا يَنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَسْتَحِقُّ تَعَلُّمَهُ؛ یعنی علمی که جایز نیست یادگیری آن، آن علم نفعی ندارد و انسان از آن بهره‌مند نمی‌شود.

توضیح مطلب:

از این جمله استفاده می‌شود که یادگیری بعضی از علوم حرام است و در دین اسلام جایز نیست چنین علوم ممنوعه هیچ نفعی به حال انسان ندارد بلکه بعضی از آن‌ها زیان‌آور هم هست به عنوان نمونه:

۱- علمی که انسان را گمراه کند و از راه مستقیم خدا و رسول خدا ﷺ و اهل بیت ، او را منحرف کند.

۲- علم نجوم، یادگیری علم نجوم که به آن‌ها منجم می‌گویند. منظور از علم نجوم، آشنایی با جغرافیای ستارگان که امروز معمول است، نیست بلکه در گذشته معتقد بودند که برخی از این ستارگان در نحوست یا نورانیت زندگی انسان‌ها مؤثرند که در روایات ما به این گونه (علم نجوم) مذمت شده است.

۳- علم سحر و جادو که در حدیث داریم ساحر مثل کافر است و کافر هم در آتش جهنم است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - نهج البلاغه: خطبه، ۷۹.

۴- علم شعبده‌بازی.

۵- علوم‌ی که زیان‌بار است مثل علمی که مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدر در این دنیای امروز ما می‌شود. این علوم فراوان‌تر از گذشته است.

مثل علوم‌ی که تهیه و وسائل کشتار جمعی را به بشر یاد می‌دهد مانند بمب اتم سلاح‌های مرگبار شیمیایی و امثال آن، این گونه علوم آموختن و فراگرفتنش از نظر اسلام حرام است که به عنوان مقدمه حرام، حرام محسوب می‌شود.

حضرت امیر ع در ادامه نامه‌اش می‌نویسد:

أَيُّ بَنِيَّ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًّا وَرَأَيْتُنِي أَرْزَادُ وَهَنًا بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي  
إِلَيْكَ

۱۵

معنای این جمله این است که پسر من وقتی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوای جسمانی من به سستی گراییده به نوشتن این نامه مبادرت ورزیدم و سرعت گرفتم «وَأَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي» نکات برجسته و ارزنده‌ای را در وصیتم متذکر شدم که مبدا اجل من فرا رسد «دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي» در حالی که آنچه را در درون خود از مواعظ و نکات تربیتی، برای تو بیان نکرده باشم «أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نَقِصْتُ فِي جِسْمِي» ترسیدم مبدا در فکر و رأی من نقصانی پیدا شود همان طوری که در جسم من این ضعف و نقصان پیدا شده است «أَوْ يَسْبِقَنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَىٰ وَفِتَنِ الدُّنْيَا» این وصیت را برای تو نوشتم قبل از آن که هوی و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم بیاورد «كَالْصَّعْبِ النَّفُورِ» قبل از آن که همچون مرکب

سرکشی شوی به تعلیم و تربیت تو پرداختم.

«وَأَمَّا قَلْبُ الْحَدَّثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ»

این را بدان قلب جوان مثل زمین خالی است و هر بذری در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد...

امام در این بخش از نامه و وصیت خود بار دیگر به انگیزه خود در نوشتن این وصیت‌نامه طولانی و پر از اندرزها و نصایح نافع می‌پردازد. انگیزه‌ای که از ۲ بخش تشکیل شده است. بخشی از آن انگیزه در وجود امام علیه السلام و بخش دیگر در وجود امام مجتبی علیه السلام است و خلاصه انگیزه این است که سن من بالا رفته و می‌ترسم اجلم فرا برسد به همین دلیل اقدام به این وصیت‌نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده‌ی پذیرش می‌باشی، از این می‌ترسم که سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد به این دلیل به نوشتن این وصیت‌نامه مبادرت می‌کنم.

می‌دانیم سن مبارک امام علیه السلام در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بوده و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان هنگامی که سنین عمر آنها بالا می‌رود پیش از آن که اجل آنها فرا برسد و یا فرزندان‌شان دوره جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است پشت سر بگذارد آنچه را که لازم است به آنها بگویند و وصیت کنند آنگاه امام علیه السلام به توضیح بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید:

نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه را در درون داشتم بیان نکرده باشم به همین دلیل پیش از آن که در رأی و



فکر کم نقصانی حاصل شود همان طوری که در اثر گذشت زمان در جسم نقصانی پیدا شده و پیش از آن که هوی و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم. امام علیه السلام در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبش نه به عنوان فرزندی معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوزی در برابر فرزندی که ممکن است در معرض تندباد و سوسه‌های نفس و فتنه‌های دنیا قرار بگیرد به دو نکته راجع به خود و یک نکته راجع به فرزندش اشاره می‌کند و می‌فرماید از یک طرف سنّ من بالا رفته و ترس فرا رسیدن اجل و از دست دادن فرصت را دارم و از طرفی دیگر همراه بالا رفتن سنّ همان گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می‌شود فکر هم ممکن است به سستی گراید و از طرف سوّم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری، و سوسه‌های شیطان هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود بار فرصت پند و اندرز از دست می‌رود روی این جهات من مبادرت به این وصیت‌نامه کردم تا به نتیجه مطلوب قبل از فوت فرصت برسم .

مولا علی علیه السلام در این قسمتی که ذکر شد اشاره می‌کند به همین مطلب معروف و مشهور که علاج واقعه را باید قبل از وقوع کرد و پرهیز همیشه بر مداوا مقدمه است قبل از انحراف و ضلالت باید جلوی آن را گرفت و او را تعلیم و تربیت کرد:

فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبَكَ وَ يَشْتَعِلُ لُبُّكَ

و اما چرا امام علیه السلام برای تعلیم و تربیت فرزندش این سنّ جوانی را انتخاب کرده است و در سن جوانی فرزندش را تربیت می‌کند. سه دلیل دارد که خود امام علیه السلام به هر سه دلیل اشاره می‌کند:

۱- آماده بودن قلب جوان برای پذیرش سخن و نصیحت. روایتی به دست ما رسیده است که گاهی به صورت ضرب‌المثل درآمده است که «الْعَلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ» تعلیماتی که در کودکی و جوانی و نوجوانی داده می‌شود همچون نقشی است که بر روی سنگ می‌کشند که نقشی است ثابت، عمیق و پایدار.

سپس فرمودند: «وَالتَّعَلُّمُ فِي الْكِبَرِ كَالْحَطِّ عَلَى الْمَاءِ» یادگیری در دوران پیری و بزرگسالی همچون نقشی است که روی آب می‌کشند نقشی است گذرا و ناپدار.

حضرت امیر علیه السلام در این فقرات بهترین موقعیت را در یادگیری مسائل اخلاقی و مبانی سیر و سلوک الی الله، فصل جوانی می‌دانند زیرا قلب و فکر جوان بر اساس حقایق فطری و آموزه‌های تکوینی هنوز به شهوات و نفسانیات و هواهای پست، آلوده نشده است و در پذیرش حق به مقابله و ستیز بر نمی‌خیزد و زود پذیرای آن می‌شود چنانچه در روایت داریم «عَلَيْكُمْ بِالْأَحْدَاثِ» بر شما باد به نوجوانان و مبادا فرصت پذیرش آنان را با دفع وقت و مسالحه کاری و به تأخیر انداختن از دست بدهید تا این که محیط و دوستان و اجتماع آنان را از مسیر حق منحرف نماید و شوق و سلیقه و فکر آنان را به شهوات و هواهای نفسانی و دور شدن از تعالیم وحی و مبانی شرع مشغول سازند که برگرداندن آب نهر بسیار مشکل و چه بسا غیرممکن خواهد بود. لذا بزرگان از اهل معرفت و مربیان فرمودند برای رسیدن به کمال و مراتب آن و سیر در عوالم معرفت باید از جوانی شروع کرد.